فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc442095188)

[تقسیم گزاره‌ها 2](#_Toc442095189)

[جمع‌بندی در گزاره‌های وارده در متون دینی 2](#_Toc442095190)

[جمع‌بندی در گزاره‌های غیر وارده در متون دینی 3](#_Toc442095191)

[تکمله 3](#_Toc442095192)

[نسبت گزاره‌های دینی با گزاره‌های علمی 4](#_Toc442095193)

[ثمره بیان حکمت‌ها در شرع 4](#_Toc442095194)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

## اشاره

همچنان نکاتی را در تکمیل مباحث گذشته خواهیم گفت.

## تقسیم گزاره‌ها

تقسیم کردیم گزاره‌ها را در دو تقسیم به نحو زیر:

1. گزاره‌های انشائی بعثی و زجری

2. گزاره‌هایی که اخلاقی بوده و شامل حسن و قبح صفات است.

3. گزاره‌های توصیفی که ناظر به مصالح و مفاسد افعال است. مثل «الْحَسَدُ يُذِيبُ‏ الْجَسَد»[[1]](#footnote-1) یا مثلاً الصوم صحة للابدان

4. گزاره‌های توصیفی ناظر به امور واقع که ارتباط مستقیم با اعمال ما ندارد. النفس فی وحدتها کل القوا، قانون جاذبه و ...

همه این چهار مورد به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف. گزاره‌های وارده در متون دینی

ب. گزاره‌های غیر وارده در متون دینی که از تأملات و تجربیات به دست آمده است.

از ضریب این اقسام هشت قسم به دست می‌آوریم.

### جمع‌بندی در گزاره‌های وارده در متون دینی

جمع‌بندی ما در گزاره‌هایی که از متون دینی به دست آمده بودند که چهار گزاره باشند این بود که:

1. گزاره‌های بعثی و زجری، دینی بوده و مولویت به معنای خاص است الا اینکه قرائنی باشد که آن را ببرد به مولوی بالتبع یا ارشادی و ...

2. آنی که مربوط به صفات بوده و مربوط به حسن و قبح باشد از آن‌ها نیز استفاده مولویت می‌شود و دینی بوده و حکم تولید می‌شود که حداقل رجحان است.

3. قسم سوم گزاره‌های وارده در متن دین که مربوط به ملاکات و مصالح و مفاسد است در آن‌ها نیز اصل این است که ملاک را بیان می‌کند و خوبی و بدی را بیان می‌کند و پیوستی دارند که مبنای خوبی و بدی را بیان می‌کنند و با ضمیمه آن قانون که هر خوبی و بدی باقی می‌ماند این گزاره‌ها نیز حکم ساز خواهند شد هرچند استثنائاتی نیز دارد که با قرائنی خارج می‌شوند.

4. قسم چهارم نیز توصیفیات ناظر به امر واقع است که در دین آمده است اعم از عالم آخرت یا جهان طبیعت، در اینجا نیز گفتیم که اصل مولویت است ولی در جاهایی که قرائن عامه دارد مولوی بالتبع است نه بالاستقلال.

### جمع‌بندی در گزاره‌های غیر وارده در متون دینی

در قسم دوم که گزاره‌ها و قضایایی که در متون دینی نبوده و از منابع دیگری مانند عقل و تجربه بشر تولید شده است نیز چهار قسم وجود دارد.

1 و 2. شناختی که انسان نسبت به بعث و زجر پیدا می‌کند و همچنین قسم دوم که نسبت به حسن و قبح صفات دارد قاعده همان قانون ملازمه است هر جا که عقل حکم قطعی مستقل بر حسن و قبح داشته باشد چه متعلق به افعال باشد یا صفات می‌تواند مولد حکم باشد، منتها اگر روی افعال آمده باشد قسم اول می‌شود که بعث و زجر می‌کند و اگر روی صفات آمده باشد مانند حسن تواضع و قبح تکبر، قسم دوم بوده و این‌ها نیز ایجاد کننده حکم می‌باشند و اگر حکم قطعی عقل عملی وجود داشته باشد و ظنون و گمان‌ها و حدس‌ها نباشد، قانون ملازمه جاری خواهد شد.

3. قسم سوم، مصالح و مفاسد می‌باشد که کشفیاتی است که فلسفه یا علوم طبیعی یا علوم انسانی از مصالح و مفاسدی انجام می‌دهد، تجویزات علوم مختلف است که بعد از تشخیص مصالح و مفاسد انجام می‌دهد. علی الاصول این‌ها نمی‌توانند حکم ساز باشند، مگر اینکه تا حدی باشند که عقل عملی وارد میدان شده و به قطع برسد و بتواند حکم ساز باشد. در تساوی زن و مرد تئوری‌هایی مطرح است که علم به گزاره‌های تخمینی و حدسی رسیده است اما با این‌ها نمی‌شود حکم شرعی درست کرد و یا حکم ثابت‌شده شرعی را تغییر داد که اینجا جای احتیاط است و باید مصالح و مفاسد را خیلی حساب‌شده جلو ببریم.

 4. گزاره‌هایی که بیان‌کننده امر واقع در فلسفه و شیمی و علوم انسانی هستند که ربطی مستقیم به تجویزی ندارند و از عالم واقع خبر می‌دهند، این‌ها نیز مولوی بالذات به طور خاص نمی‌شوند ولی با شرایطی می‌توانند مولوی بالتبع و ... باشند.

این جمع‌بندی تصویر هشت قسم است، گزاره‌ها یا در دین است یا از منبع غیر دین آمده است که هر یک از این اقسام هم یا مربوط به اعمال است یا مربوط به حسن و قبح است یا مصالح و مفاسد اعمال و یا واقع را می‌خواهند بیان کنند که حکم این‌ها از حیث دینی بودن و درجه دینی بودن مشخص شد.

کل بحث‌های ما در این نقشه هشت قسمی جا می‌گیرد.

### تکمله

 این گزاره‌های ناظر به امور واقع قسم چهارم که در متون دینی نیامده است ولی عقل فلسفی و تجربی می‌گوید که این قانون بر عالم حاکم است، نمی‌توان گفت مولوی به معنای خاص است که بشود مانند معارف اعتقادی که در دین داریم. برای مولویت در این‌ها به این معنا که شناخت و باور این‌ها موجب ثواب و عقابی بشود، دلیل نداریم مگر اینکه خودشان مدلول التزامی دلیلی باشند یا در مسیر دین سودی ببخشند که می‌شوند مولوی بالتبع، اما نکته‌ای که می‌خواهیم به مباحث گذشته بیفزاییم این مطلب است که در فقه التربیه جلد دوم در چاپ اولی گفتیم که ما دلیل عقلی بر حسن تعلم تمامی علوم نداریم و دلیل مطلقی در ادله لفظی نداریم اما در تجدید نظر گفتیم که عقل می‌گوید که شناخت این عالم و واقعیات رجحانی دارد و اگر کسی این حرف را بزند باید بگوید که این‌ها مولویت حتی بالذات اما به نحو یک عنوان عام دارند که به نحوی نزدیک کلام آقای جوادی می‌شود که شناخت حقایق عالم یا مطلقا یا در جهت شناخت خدا باشد این خودش به نحو عنوان عام مطلوبیت دارد. اگر این باشد ممکن است کسی بگوید که مولویت بالتبع است و شاید بگوید که شناخت عالم با دلیل عقل یا نقل رجحان دارد و مولویت به نحو عموم پیدا می‌کند و لذا این می‌شود مولوی حتی بالذات و الاستقلال منتها علی وجه العموم و معرفتش و شناختش علی وجه العموم رجحان دارد.

فهم حقیقت ممکن است در بعضی جاها استثناء پیدا بکند به خاطر وجود دلیل مانند آنچه که از سحر و امثال آن منع شده است.

پس با توجه به مطلب تکلمه، می‌توان گفت که مولویت را می‌توان به قسم سومی نیز مطرح کرد که مولویت عامه باشد.

با این تقریرات نزدیک می‌شویم به بیان آقای جوادی ولی همچنان می‌گوییم که این قسم چهارم نمی‌تواند هم‌وزن آن چیزی که در متن دین آمده است، باشد.

ممکن است بگوییم عقل در جاهایی قضایایی مانند الله موجود را در حد وجوب نیز بتواند تعلیمش را به اثبات برساند.

نقشه‌ای جامع از این مباحث دو هفته، به دست می‌آید که جزو کلیدهای معارف دین می‌باشد و اگر خوب کار بشود، می‌تواند ابوابی را باز کند.

## نسبت گزاره‌های دینی با گزاره‌های علمی

بر اساس همین نقشه شما می‌توانید بحثی را مطرح کنید که نسبت این گزاره‌های چهار قسم که در دین واردشده با آن‌هایی که در دین وارد نشده است چیست؟

ما راجع به این بحث وارد نشدیم که مربوط به تعارض علم و دین است و در رسائل و اصول ما بزرگان نیم نگاهی انداخته‌اند، ولی پیگیری نشده است در تهافت الفلاسفه و امثال آن نیز این بحث‌ها آمده است. بین ملاک‌هایی که در دین آمده با ملاک‌هایی که امروزه در علم مطرح است تفاوت‌ها و تخالف‌هایی وجود دارد.

یک‌وقت است که چیزی در دین آمده ولی در علم بیان‌نشده است و یا برعکس در علم آمده و در دین مطرح نشده است، یک‌بار هم این است که در هر دو آمده است و موردتوافق هر دو نیز است، در این موارد مشکلی نیست اما یک‌بار هم این است که موضوعی در هر دو آمده ولی حکم گزاره‌هایش متفاوت است. این بحث خودش یک پروژه جدایی است که ما وارد آن نمی‌شویم.

## ثمره بیان حکمت‌ها در شرع

مطلبی که در بحث علل و حکم باقی‌مانده این است که بیان این حکمت‌ها در شرع چه خاصیتی دارد که در جلسات آتی مورداشاره قرار می‌گیرد.

1. . عیون الحکم و المواعظ، ص 23 [↑](#footnote-ref-1)